

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | | |
|-------------------------|----------------------|----------|------------|---------------------------|
| پایه‌سازی | تصحیح و ویرایش اولیه | ذکر مآخذ | ویرایش دوم | تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی |

لطف الهی در حق کسانی که نقص عضو دارند.

کلیدواژگان: توحید افعالی، رحمانیت و رحیمیت خداوند، لطف الهی، نعمت، اصل وجود، هستی، مراتب وجود، تجلی حق، اسماء و صفات الهی، قوس نزول و صعود، شکر، مسیر رشد و تکامل.

پرسش: در توحید افعالی و در کتاب طبیب عشق گفتیم که یکی از راه‌های پی بردن به صفت رحمانیت و رحیمیت خداوند، نگاه کردن به گذشته‌ی زندگی انسان و لطف‌ها و عنایت‌هایی است که شامل حال فرد شده است. حال چطور می‌توان این را برای فردی توضیح داد که هرچه به گذشته نگاه می‌کند جز غم و اندوه و حسرت نمی‌بیند؟ برای مثال فردی را در نظر می‌گیریم که با معلولیت شدیدی، متولد می‌شود و طبیعتاً زندگی را با اندوه و غم و رنج سپری می‌کند. شاید الطافی هم رسیده، عنایت‌هایی هم در گذشته به او شده، ولی همه‌ی آنها تحت پوشش و تأثیر این معلولیت قرار گرفته است. چطور می‌توان این را برای آن فرد توضیح داد؟ درست است که ما گفتیم:

از خیر محض جز نکویی ناید خوش باش که عاقبت نکو خواهد بود.

اما به نظر می‌رسد این یک سطح بالاتر باشد؛ مال وقتی است که ما توانستیم تفهیم کنیم این خداوند، خداوند رحیم و رحمان است، خداوند خیری است؛ ولی فردی را که مثال زدیم در درجه‌ی پایین‌تری قرار دارد؛ ما قرار است برایش ثابت کنیم و تفهیم کنیم که این خداوندی که همه‌چیز در دست او و در

ید قدرت اوست، رحمان و رحیم است، خیر است. این دو نکته را چگونه می‌توان کنار هم قرار داد و توضیح داد؟

در همین راستا مثال پزشکی را زدیم که اگر یکی از اعضای بدنمان را در آستانه‌ی از دست دادن، به ما برگرداند، ما تا عمر داریم مدیون او خواهیم بود. آیا کار این پزشک با کار خالق ما که همه‌چیز از ابتدا در دست او بوده تفاوت ندارد؟ به این معنی که پزشک آن چیز نداشته‌ی ما را به ما برمی‌گرداند؛ اما خالق ما از اول دست خودش بوده و خودش چیزی را گرفته است؛ چیزی را که می‌توانسته بدهد یا به دیگران داده؛ آیا این دو فرق ندارند؟ می‌خواستم بدانم بین پزشک و خالق در این زمینه تفاوتی وجود ندارد؟ ظاهراً خداوند در حدیث قدسی فرموده که من گنج نهفته‌ای بودم، آفریدم و خلق کردم تا آشکار شوم؛^۱ و معادل آنکه پری‌رو تاب مستوری ندارد! پس خداوندی که خواست خلق کند تا آشکار شود، فردی را به‌طور ناقص خلق می‌کند؛ حالا چطور می‌شود که صفت رحمان و رحیم بودن برایش در نظر گرفت و او را با پزشکی که اشاره کردیم، مقایسه کرد؟ و البته از طرف دیگر هم گفتیم که اصلاً خود آفرینش خیر محض است ولی اینها را چگونه می‌توان با هم جمع کرد؟

پاسخ: فرمودید فردی از ابتدای عمرش از نعمتی مثل بینایی محروم بوده، و من چطور می‌توانم رحمت الهی را به او تفهیم کنم. این بحث را در *شرب طهور* در بحث روحیه‌ی محبت به خدای متعال، مطرح کرده‌ایم که انسان کسی را که به او احسان می‌کند، دوست می‌دارد؛ بنابراین اگر احسان و لطف خدا را به کسی نشان دهیم، سبب دوست داشتن خدا می‌شود. احادیثی هم در آنجا نقل کردیم. حال ببینیم پاسخ چیست. فرض کنید فردی از بینایی محروم است، و محروم بودن از بینایی را در مقایسه با کسانی که از این نعمت برخوردارند احساس می‌کند؛ اما نعمت‌هایی را که دارد کمتر احساس

۱. **كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ** (مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۴، ص ۱۹۹)

می‌کند؛ مگر اینکه یا خودش آن نعمت را از دست دهد یا لاقلاً با کسانی که فاقد آن نعمت هستند ملاقات کند و ببیند که کسانی هستند که آن نعمت را ندارند و آن وقت متوجه آن نعمتی شود که در خودش هست. فرض کنید همین فردی که نابیناست ممکن است با کسی مواجه شود که او کزولال است، یعنی از بدو تولّد نه می‌شنیده و نه به‌طور طبیعی سخن گفتن را آموخته تا بتواند سخن بگوید. علاوه بر این مثل این فرد، نابینا هم هست. وقتی او را ملاقات می‌کند، احساس می‌کند که من چیزی دارم که او ندارد؛ و چیز ارزشمندی است. من، هم سخن‌های دیگران را می‌توانم بشنوم و هم می‌توانم مکانات خودم را در قالب سخن به دیگران ابراز کنم؛ این نعمت شنوایی و گویایی من، نعمت بسیار بزرگی است. یعنی متوجه [دارایی خود] شد. یا مثلاً خدای نکرده در اثر یک سخته این نعمت‌ها را از دست دهد و متوجه شود چه نعمت‌های بزرگی بود که من داشتم؛ فقط نابینایی خود را مورد توجه قرار داده بودم؛ اما داشتن نعمت شنوایی، داشتن نعمت گویایی اصلاً برایم جالب نبود و توجهی به آن نداشتم و ارزش آن را نمی‌شناختم و حالا فهمیدم. در نتیجه می‌توان فرد را متوجه نعمت‌هایی کرد که از آنها برخوردار است. و حالا اصل نعمت، وجود است؛ یعنی اصل هستی انسان! لذا اگر کسی بخواهد هستی ما را مورد تهدید قرار دهد ما از خودمان دفاع می‌کنیم و اگر در معرض خطری قرار بگیریم بلافاصله درصدد جبران برمی‌آییم ولو اینکه فرضاً نعمت خاصی از نعمت‌ها را هم نداشته باشیم.

اصل وجود، نعمت است. حیات، قدرت علم و فهم، قدرت اندیشه و تفکر و قدرت شنوایی و گویایی نعمت هستند. نعمت اینکه من دست و پای سالمی دارم، می‌توانم حرکت کنم، با دستم کارهایی را می‌توانم انجام دهم، اینها نعمت است و نعمت‌های بیشمار دیگری که می‌شود برای این فرد شمرد. اگر ما فهمیدیم که هر یک از اینها چه چیزهای گرانبهایی است و اگر در معرض از دست دادن آنها قرار بگیریم، حاضریم هر کاری کنیم که آنها را از دست ندهیم ولو اینکه حالا نعمتی مثل بینایی را من ندارم؛ ولی دیگر تحمل نمی‌کنم ناشنوا شوم، ناگویا شوم، فلج شوم، قدرت حرکت را از دست دهم و امثال اینها. حال که فهمیدم اینها چیزهای ارزشمندی است، آن وقت است که می‌توانم نگاه کنم آن

منعمی که این نعمت را به من داده چه لطفی در حقّ من کرده؛ ولو اینکه یکی از آنهايي را که ديگران دارند، به من نداده؛ ولی خیلی چیزها به من داده است! یعنی داشته‌های خویشان را اگر انسان ببیند، خودش را غرق لطف و محبت خدا می‌داند. نداشته‌ها ممکن است انسان را از خدا دلخور کند؛ مثل یک انسان ثروتمند و یک انسان فقیر. بچه‌ای در یک خانواده‌ی فقیر به دنیا آمده، یک فرزند هم در خانواده‌ی ثروتمندی به دنیا آمده است. این بچه‌ی خانواده‌ی فقیر نداشته‌اش ثروت است؛ وقتی به نداشته‌های خودش یعنی به ثروتمندتر از خودش نگاه می‌کند و نداشته‌های خودش را می‌فهمد، از خدا دلخور می‌شود که چرا خدا این را به من نداده است؛ اما از آن طرف اگر به فقیرتر از خودش نگاه کند، آن وقت چه؟ آن وقت است که می‌بیند خیلی چیزها به او داده شده که می‌شد به او هم داده نشود؛ مثل دیگرانی که از آن محروم هستند. آن موقع است که انسان وجود نعمت‌ها را پیدا می‌کند و وقتی که به نعمت‌ها پی برد، نسبت به آن کسی که این نعمت را اهدا کرده، احساس محبت به او دست می‌دهد.

پس می‌شود به کسی که از نعمتی از بدو تولّد محروم بوده تفهیم کرد که نعمت‌های فراوانی داری و هر یک از اینها چه ارزش بزرگی دارند و ممکن بود اینها را هم نداشته باشی و چه لطف بزرگی در حقّ تو شده که اینها به تو عطا شده است. این یک نکته است.

اما نکته‌ای که در رابطه با بحث مقایسه‌ی پزشک و خدای متعال ناظر بر مثالی که در کتاب طبیب عشق زده‌ام بیان کردید، این است که خدای متعال نعمت‌هایی را به ما داده و فرض کنید یک نعمت خاصی را هم به ما نداده است. حالا بیاییم درباره‌ی آن نعمت‌هایی که به ما داده، بحث کنیم. آن کسی که ابتدائاً می‌دهد، لطف بزرگتری دارد می‌کند یا آن کسی که مانع می‌شود آنچه را خدا به ما داده، از دست دهیم؟ کدام یک از اینها لطفشان بزرگتر بوده است؟ بسیاری از نعمت‌ها را خدا به ما داده که در معرض از دست رفتن هم نیستند. حالا فرض کنید یکی از این نعمت‌ها دچار یک اختلال یا بیماری می‌شود و یک پزشک می‌آید و این اختلال را معالجه می‌کند و مانع می‌شود که ما آن نعمت مثلاً

شنوایی، بینایی، یا حرکتان یا هر چیز دیگری را از دست دهیم. کدام یک از اینها بزرگتر است؟ قطعاً آن کسی که ابتدائاً نعمت را داده، کار بزرگتری کرده تا آن کسی که مانع شده این نعمت از دست ما برود. وقتی ما نسبت به آن کسی که مانع شده این نعمت از دست ما برود، این همه احساس دین می‌کنیم، محبت او بر دلمان می‌نشیند و خودمان را مدیون او می‌بینیم، بابت این لطفی که کرد و مثلاً گوش مرا از ناشنوا شدن نجات داد، برگردیم ببینیم آن کسی که اصل شنوایی را از ابتدای عمرمان به ما داده بود چه؟ او حقیقتاً عظیم‌تر است یا این کسی که من را از مثلاً بیماری ناشنوایی نجات داد؟ قطعاً آن کسی که از ابتدای عمر این نعمت را به من داد کار بزرگتری کرده است. ولذا اگر محبت این پزشک به دل من می‌نشیند و خودم را مدیون و مرهون لطف او می‌بینم، به مراتب باید نسبت به [خدا محبتم بیشتر باشد] آن خدایی که این نعمت را ابتدائاً به من داده و تا اینجای عمر هم از آن برخوردار بودم؛ حالا یک بیماری گرفته‌ام، آن بیماری را این پزشک معالجه کرد؛ نسبت به خدا که باید بیشتر خودمان را مدیون بدانیم و مرهون لطف او بدانیم و محبت او را که این لطف را در حق ما کرده در دل داشته باشیم!

این نکته را هم بدانیم که خدای متعال وقتی تجلی کرد، تجلی خدا در مراتب، ظهور کرد. البته این بحث‌ها را از کتاب‌هایمان و از فایل‌های صوتی که گوش داده‌اید، آشنا هستید. فرض کنید یک نورافکن بسیار قوی وقتی روشن می‌شود، نوری که از آن ساطع می‌شود به تدریج هرچه از آن دورتر می‌شود، دایره‌ای که روشن می‌کند وسیع‌تر می‌شود؛ اما شدت نور کمتر می‌شود و این نور اگر هیچ مانعی سر راهش نباشد فرسنگ‌ها جلوتر می‌رود. منتها در آن فرسنگ‌ها جلوتر، دیگر یک کورسویی از این نور رسیده است. آن نزدیک‌ترین نقطه به پروژکتور و نورافکن خیلی نور شدیدی در آن است؛ ولی دایره‌اش، دایره‌ی محدودی است. آن دورترین نقطه خیلی نور ضعیفی رسیده؛ اما دایره‌ی وسیعی

است. نورافکن را که روشن کنید تمام این مراتب را باید پذیرا باشید. حالا **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ؛**^۲ وقتی که تجلی حق آغاز می‌شود، تمام مراتب ممکن‌الوجود باید محقق شود؛ یعنی در تجلیات حق هر چیزی که امکان وجود دارد باید محقق شود. آن چیزی که نزدیک‌ترین مرتبه به حق متعال است، شدت نور حق در او بسیار بالاتر است. یعنی حضور و ظهور اسماء و صفات الهی در او به شدت قوی‌تر است، تا وقتی که دور می‌شود. حالا شما یک انسان سالم و بیمار را در نظر بگیرید. بگویید چرا خداوند همه را انسان نیافرید؟ ملک هم آفرید؛ جن هم آفرید؛ حیوان و گیاه هم آفرید. اینها همه مراتب تجلیات حق هستند. یقیناً جماد آن مرتبه‌ای از کمالات را که در نبات هست، ندارد. گیاه آن مرتبه‌ای از کمالات را که در حیوان هست، ندارد. حیوان آن مرتبه‌ای از کمالات را که در بشر هست ندارد و به همین ترتیب. اما چون خدا از هستی‌بخشی دریغ ندارد، هر چیزی را که امکان هستی داشته باشد، به آن هستی می‌بخشد. وقتی این‌طور شد، آن وقت می‌بینیم که دیگر آن سگ نمی‌تواند بگوید چرا من سگ آفریده شدم و مثل انسان موجودی متفکر آفریده نشدم. آن درخت نمی‌تواند بگوید من چرا درخت آفریده شدم؛ چرا موجودی مثل این سگ که قدرت حرکت دارد و قدرت ایجاد اصوات دارد و خصوصیات دیگری که حالا در حیوانات هست و در گیاهان نیست، چرا من سگ آفریده نشدم درخت آفریده شده‌ام؟ یا آن جماد و خاک بگوید چرا من نبات یا گیاه آفریده نشدم که نشو و نما دارد، رشد دارد؟ و امثال اینها. هر مرتبه‌ای از مراتب را که امکان تحقق و وجود در آن بوده، خداوند در وجودبخشی به آن بخل نکرده است. لذا در این هرم هستی که نگاه می‌کنید از رأس آن که اشد مراتب وجود در آنجاست، موجود داریم، تا پایین‌ترین مرتبه! **لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ** **سَافِلِينَ؛**^۳ از آن احسن تقویم تا این اسفل سافلین که اصطلاحاً مراتب قوس نزول است، همه‌ی این موجوداتی را که امکان تحقق و وجود داشتند، خدا دریغ نکرده و به آنها وجود بخشیده است. و این

۲. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۵.

۳. سوره‌ی تین، آیه‌ی ۴.

ظلم به آن موجودات پایین‌تر نیست. یعنی خدا به طوطی و طاووس، به اسب و شتر ظلم نکرده که آنها را انسان نیافریده است؛ یا به آن درخت توت و درخت چنار ظلم نکرده که آنها را حیوان نیافریده؛ یا به آن خاک و سنگ ظلم نکرده که آنها را گیاه نیافریده است. اینها هم مراتبی از مراتب وجودند که امکان تحقق داشتند. خدا در وجودبخشی به آنها بخل و دریغ نکرده است. لذا ظلمی نشده ولو اینکه از نظر برخورداری در یک مرتبه نیستند و مراتبی دارند. منتها هر یک از اینها اگر به آن مرتبه‌ای از نعمت که در آنها هست، عارف شوند، شاکر خواهند شد. یعنی همین که توجه کردند که در ایجادشان چه عطایی به آنها شده و چه کمالاتی در وجود آنها نهاده شده، حالا چه کمال نباتی باشد، چه کمال حیوانی یا کمال بشری باشد یا کمالات بالاتر، اگر به آن مرتبه‌ای از کمالات و اصل وجود و هستی که به آنها عطا شده پی بردند، قدرش را دانستند و شاکر آن بودند، **لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ**^۴ می‌توانند در این قوس صعود رشد کنند و به مرتبه‌ی بالاتر و برخورداری‌های بیشتری برسند. یا انسان که اصطلاحاً کون جامع است که همه‌ی مراتب را دارد، یعنی هم مرتبه‌ی جمادی در او مصداق دارد، هم نباتی، هم حیوانی و هم ملکی، همه‌ی این مراتب در او مصداق دارد، انسان هم در سیر و سلوک همین‌طور است. وقتی این مراتب را طی می‌کند، یک‌سری مراتب را که جبراً طی کرده، از جماد، نبات و حیوان تا رسیده به بشر، از آن به بعد هم از راه شکر نعمت الهی می‌تواند پله‌ها را بالاتر برود و به مراتب شدیدتر و قوی‌تری از نعم الهی و فیوضات الهی دست پیدا کند و به آنها نائل شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۴. سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.